

نقدی بر کتاب

«هانا آرنت و مسئله‌ی سیاه‌پوستان»

نوشته‌ی کاترین ت. گاینز

بلومینگتون: انتشارات دانشگاه ایندیانا، ۲۰۱۴

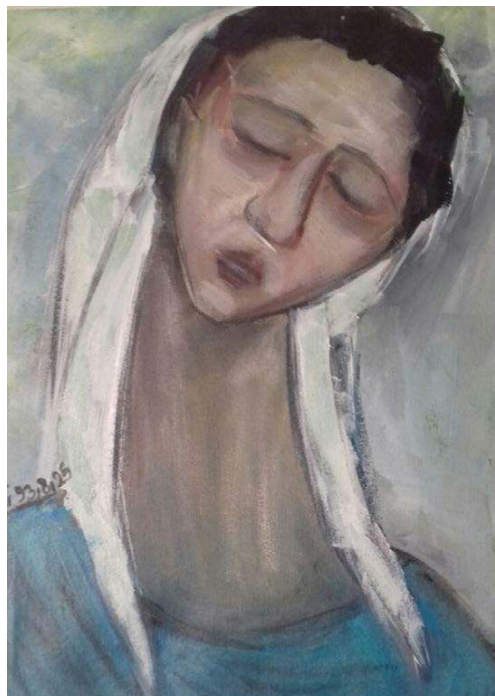
نوشته‌گرسیون هانت، ۲۰۱۵

برگردان سمیه رضایی

گریسون هانت (*Grayson Hunt*) استادیار فلسفه در دانشگاه وسترن کنتاکی در بولینگ‌گرین کنتاکی است. او دکترایش را در مدرسه‌ی جدید برای تحقیقات اجتماعی (*New School for Social Research*) به اتمام رساند و برنده‌ی جایزه‌ی فلوشیپ پست‌داک مرکز هانا آرنت برای علوم سیاسی و انسانی در کالج بارد (*Bard College*) شد. او در آنجا به تدریس در چارچوب ابتکار عمل بارد برای زندانیان پرداخت که برنامه تحصیل در زندان است. او متخصص نظریه‌ی فمینیست و فلسفه‌ی تحلیلی قرن نوزدهم و بیستم به ویژه نیچه و آرنت است. آثار او به کاوش ارزش اخلاقی و سیاسی آزدگی برای زنان و گروه‌های ستم‌دیده می‌پردازد.

نیستند؛ اما کتاب «هانا آرنت و مسئله‌ی سیاه‌پوستان» نقدی نوآورانه و جامعی به نوشته‌های اصلی آرنت ارائه می‌کند. گاینز «تحلیلی ادامه‌دار از نحوه‌ی برخورد آرنت با تجربه‌ی سیاه‌پوستان در ایالات متحده» (Xii) و هم چنین خشونت نژادی در زمینه‌ی انقلاب‌های امریکا، فرانسه و هایتی و امپریالیسم و استعمار فرانسه و انگلستان ارائه می‌نماید. در این نقد، من ابتدا شمایی کلی از کتاب ارائه داده و سپس به ارزیابی دامنه‌ی نقد گاینز تا جایی که مربوط به داوری‌های نادرست آرنت و نظریه‌ی داوری اوست، می‌پردازم.

پیام اصلی این کتاب این است که آرنت علی‌رغم تعهدش به رویکردی جهان‌شمول و بی‌طرفانه به ادراک، نقدی مناسب از یهودستیزی و تجربه‌ی شخصی که از تعصب داشته، رویکردهای برتری‌جویانه‌ی سفیدپوست را علیه جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در ایالات متحده و آفریقا بازتولید کرده است. بدتر این است که تعریف آرنت از داوری منجر به بی‌عدالتی معرفت‌شناختی می‌شود که آتش نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان را برافروخته‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، مفاهیم سیاسی و اخلاقی به ظاهر جهان‌شمول آرنت موجب می‌شوند که او نتواند نیات خانواده‌های سیاه‌پوستی را که در پی دسترسی برابر به آموزش با کیفیت بالا بودند درک کند.



کتاب کاترین گاینز به بررسی

تفصیلی تعصبات نژادی و مفهومی هانا آرنت علیه مردم سیاه‌پوست در ایالات متحده امریکا و آفریقای پسااستعماری می‌پردازد. گاینز با استفاده از راهبردهای مختلف فمینیست و ضداستعماری مانند نظریه‌ی چشم‌انداز^۱ و چندسویگی^۲ برای تحلیل مقالات و مفاهیم سیاسی آرنت، خدمات خلاقانه و مهمی به فلسفه‌ی فمینیستی می‌کند. انتقادهای فمینیستی آرنت به طور عام، و انتقادهای نژادی به مقاله‌ی «تأملات در صخره‌ی کوچک»^۳ به طور خاص جدید

standpoint theory	۱
multidirectionality	۲
Reflections on Little Rock	۳



از هفت فصل کتاب، گاینز سه فصل را به تحلیل «تأملات در صخره‌ی کوچک» اختصاص می‌دهد. او این اتهام را به او وارد می‌کند که آرنت باور داشته پاسخ به مسئله‌ی سیاه‌پوستان (یعنی این مسئله که آیا افریقایی-امریکایی‌ها از تمامی حقوق مانند شهروندان سفیدپوست امریکایی برخوردار هستند) این است که این مشکل سیاه‌پوست‌ها است (افراد سیاه‌پوست می‌خواهند در جامعه هم‌آوری وجود داشته باشد، زیرا آنان به دنبال سود اجتماعی، نه سیاسی، هستند) و مشکل سفیدپوست‌ها نیست (سفیدپوست‌ها می‌خواهند از قدرت یافتن سیاه‌پوستان جلوگیری کنند). از نظر آرنت، والدین سیاه‌پوستی که می‌خواستند فرزندانشان را به مدارس تبعیض‌زدایی شده بفرستند قصد بالارفتن از پله‌های اجتماعی را داشتند و شهروندانی آگاه از امور سیاسی در جدال برای رسیدن به برابری نبودند.

فصل دوم نشان می‌دهد که آرنت متوجه نبوده است که قانون منع ازدواج میان افراد از نژادهای مختلف - که آرنت آن را «تکان‌دهنده‌ترین قانون ایالت‌های جنوب امریکا» خوانده بود - به طور نزدیکی با قوانین تبعیض‌زدایی در مدارس ارتباط دارد، زیرا بخشی از مقاومت در برابر از میان برداشتن تبعیض‌های نژادی این بود که عدم وجود قوانین تبعیض‌آور به سیاه‌پوستان اجازه می‌داد کنار سفیدپوستان زندگی کنند. چنین مقاومتی به از میان برداشتن تبعیض به ویژه به ترس از دسترسی مردان سیاه‌پوست به زنان سفیدپوست و آمیزش جنسی میان آنها برمی‌گردد (۳۷). گاینز نشان می‌دهد که دفاع از ازدواج میان‌نژادی و در عین حال محکوم کردن از میان برداشتن تبعیض‌های موجود توسط آرنت، غیرمنطقی، غیرمعقول و نادرست و از همه مهم‌تر نشان‌دهنده‌ی آمادگی آرنت برای اذعان به «سلسله‌مراتب حقوق» است که به بازتولید «رتبه‌بندی مرد سفیدپوست در تبعیض» می‌پردازد و در آن حق ازدواج بر حق دسترسی به آموزش برتری دارد (۳۳).

فصل سوم دلایل مفهومی را برای تحلیل نادرست آرنت در «تأملات در صخره‌ی کوچک» توضیح می‌دهد. برای این کار، گاینز از تمایز مشهور و بسیار نقدشده‌ی

موجود در کتاب «وضع بشر»^۴ میان امور سیاسی، اجتماعی و خصوصی استفاده می‌کند. گاینز عدم توانایی آرنت را برای درک انگیزه‌های سیاسی رفع تبعیض‌های نژادی از دیدگاه افراد سیاه‌پوست مربوط به این می‌داند که آرنت آموزش و فقر را منحصر به «مسائل اجتماعی» می‌داند.

در کل سه فصل اول کتاب، گاینز رویکرد به ظاهر جهان‌شمول و بی‌طرف آرنت را به ادراک از منظر نظریه‌ی چشم‌انداز مورد بررسی قرار می‌دهد. ابتدا، گاینز انگیزه‌های واقعی سیاه‌پوستان آن زمان را با مراجعه به فعالیت‌ها و نوشته‌های دانشگاهی راجع به رفع تبعیض معرفی می‌کند. سپس، گاینز به بررسی درک و انگیزه‌ی آرنت با توجه به مکاتبات او با بالدوین^۵، الیسون^۶ و دیگر رهبران سیاه‌پوست آن زمان می‌پردازد. در این مرحله که گاینز تجربیات و انگیزه‌های آرنت و رهبران سیاه‌پوست، هر دو، را مورد کاوش قرار داده است به این نتیجه‌گیری می‌رسد که آرنت برابری آموزشی را به طور نادرست به عنوان راهی ترقی اجتماعی برای والدین سیاه‌پوست تفسیر کرده، حال آن که تلاش سیاسی صحیحی بوده است. گاینز پیشنهاد می‌کند که «آرنت مانند بسیاری از نژادپرستان سفیدپوست از تبعیض نژادی به عنوان رسمی اجتماعی دفاع می‌کند و اجرای قوانین عدم تبعیض را رد می‌نماید» (۳۷). گرچه آرنت حق ازدواج با فرد دلخواه را حقی اساسی می‌داند، «تبعیض در استخدام، مسکن و تحصیل را مسائل مربوط به فرصت‌های اجتماعی در نظر می‌گیرد و آنها را حقوق اساسی بشر یا حقوق سیاسی به شمار نمی‌آورد» (۳۷). وقتی این نظر آرنت را راجع به این که نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان مسئله‌ای اجتماعی حاصل از رویکردهای شخصی است در کنار اصرار او بر سیاسی بودن یهودی‌ستیزی قرار دهیم، دیدگاه او به طور خیره‌سرانه‌ای ناآگاهانه یا بدتر، به طور آشکار، نژادپرستانه به نظر خواهد رسید.

در فصل‌های ۴، ۵ و ۶، گاینز به دیگر غفلت‌های موجود در آثار اصلی آرنت

The Human Condition ۴
Baldwin ۵
Ellison ۶



اشاره می‌کند: پیرامون انقلاب^۷، ریشه‌های توتالیتراریسم^۸، و خشونت^۹. فصل ۴، به کتاب پیرامون انقلاب می‌پردازد و در آن گاینز توجه ما را به این جلب می‌کند که آرنت به تحسین انقلاب امریکا می‌پردازد؛ زیرا، بر حقوق مبتنی بر قانون اساسی به عنوان موفقیتی سیاسی تمرکز داشته است نه بر ظلم اجتماعی؛ امری که سبب انقلاب فرانسه بود و منجر به فاجعه‌ای استبدادی گشت. اما کاستن انقلاب فرانسه به صرفاً امور اجتماعی موجب حذف برده‌داری در فرانسه و مقاومت در هایتیتی هم می‌شود. به نظر می‌رسد درک اشتباه آرنت در اینجا حاصل از تقسیم‌بندی مشکل‌دار او در وضع بشر میان امور سیاسی و اجتماعی باشد که طی آن فقر و برده‌داری به عنوان مسائل اقتصادی در نظر گرفته شده و به هیچ وجه مشکلات اجتماعی در نظر گرفته نمی‌شوند.

مهم‌تر آن که، تحسین انقلاب امریکا توسط آرنت به معنای این است که وی به طور عمدی رابطه‌ی پیچیده‌ی میان اساس آزادی سیاسی در ایالات متحده و برده‌داری نهادی را نادیده می‌گیرد. این تنها یک نمونه از کاربرد غیرمسئولانه‌ی تمایزهای مشکل‌دار آرنت است.

در خارج از ایالات متحده، توصیفات نژادپرستانه‌ی آرنت از مردم آفریقا و ناتوانی او در مشاهده‌ی رابطه‌ی میان امپریالیسم و نازیسم مورد انتقاد شدید چند نظریه‌پرداز از جمله آن نورتون^{۱۰} و دانا ویلا^{۱۱} قرار گرفته است. گاینز نظرات آنها را به تفصیل در فصل ۵ مورد بحث قرار می‌دهد. اما گاینز بینش‌هایی نو از خود هم ارائه می‌دهد؛ به ویژه زمانی که به توصیف و رد تمایزات فنی میان نژاداندیشی و نژادپرستی، عقیده و ایدئولوژی، استعمارگری و امپریالیسم، ملی‌گرایی و نازیسم که آرنت از آنها دفاع می‌کرد می‌پردازد. دانش حاصل از تجربه‌ی شخصی آرنت راجع به اوج گرفتن نازیسم منبع درک او از پیوند میان یهودستیزی، امپریالیسم و ملی‌گرایی است، اما موجب می‌شود از دیدن پیوند میان نژادپرستی، استعمار و امپریالیسم

غافل شود. از آن جایی که آرنت تمایزهای بحث‌برانگیزی میان «نژاداندیشی» استعمار و نژادپرستی امپریالیسم ارائه می‌کند، می‌تواند از استثنا بودن نازیسم و هولوکاست توتالیترین دفاع کند. اما گاینز «بی‌فکری» آرنت را - که باید به یاد داشته باشیم از نظر اخلاقی برای آرنت از قصد داشتن بدتر است - فاش می‌کند. گاینز اشاره می‌کند که برای آرنت، امپریالیسم در مقایسه با استعمار تاریخ کوتاه‌تر و ظالمانه‌تری داشته است. گرچه امپریالیسم از بسط قوانین جلوگیری می‌کرد، استعمار «شامل حتی بیشتر از بسط قوانین و ایده‌آل‌های کشور مادر به قلمروی استعماری» بود (۷۸). شاید امپریالیسم از بطن استعمار رشد کرده باشد، اما آرنت آن را چیزی «کاملاً متفاوت و تازه در تاریخ فکر و عمل سیاسی» می‌داند (۷۸، برگرفته از آرنت ۱۹۵۱/۱۹۷۳، ۱۲۵).

فصل ۶ به بررسی تعصب آرنت نسبت به خشونت می‌پردازد؛ یعنی رویکرد به شدت انتقادی او نسبت به مقابله به مثل خشونت‌آمیزی که افراد مظلوم و به استعمار کشیده شده انجام می‌دادند و پذیرش بدون انتقاد از خشونت در عرصه‌ی سخن و عمل سیاسی. آرنت خشونت را که یهودیان به کار برده‌اند در ریشه‌های توتالیترینیسم به طور همدردانه توصیف کرده و اغلب از آن دفاع می‌کند. علاوه بر این، او همین رویکرد را به خشونت اعمال شده از جانب طبقه‌ی اشرافی ملاک زمین در یونان باستان در وضع بشر و انقلابیان سفیدپوست امریکایی در پیرامون انقلاب دارد، اما به هر حال خشونت ضداستعماری را در کتاب خشونت نکوهش می‌کند.

اما گاینز فراتر از صرف نشان دادن تعصب‌های خلق شده توسط تمایزی که آرنت میان سیاسی و اجتماعی قائل می‌شود می‌رود (چنین نقدی چندان جدید نیست). گاینز مفهوم حافظه‌ی چندسویه‌ی مایکل روتبرگ را در سرتاسر فصول ۴، ۵ و ۶ مورد استفاده قرار می‌دهد تا نشان دهد آرنت قادر به دیدن ارتباط میان میراث‌های به ظاهر ناسازگار قربانیان نبوده است. نوآوری رویکرد گاینز زمانی مشخص می‌شود که او رویکرد همه‌یا هیچ آرنت را به حافظه به چالش می‌کشد

On Revolution	۷
Origins of Totalitarianism	۸
On Violence	۹
Anne Norton	۱۰
Dana Villa	۱۱





و نشان می‌دهد که خاطرات خود آرنت از کودکی‌اش به عنوان یهودی آزار دیده، توانایی او را برای درک درد و رنج کودکان افریقایی-آمریکایی زیر سؤال برده است. آرنت نمی‌تواند تشخیص دهد که خاطرات جمعی از برده‌داری و نسل‌کشی نازی‌ها، امپریالیسم و استعمار، یهودی‌ستیزی و نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان همه به هم ارتباط دارند. اشتباه است که چنان خاطراتی را در رقابت با هم دید و نه در ارجاع به یکدیگر (روتبرگ ۲۰۰۹، ۳).

فصل ۷ دوباره به مسئله‌ی آموزش و نقش خشونت در مطالبات سیاسی برای فرصت‌های برابر باز می‌گردد. آرنت به بررسی درک نادرست آرنت از جنبش قدرت سیاه^{۱۲} پرداخته و به این نتیجه می‌رسد که «برای آرنت، از «تأملات در صخره‌ی کوچک» گرفته تا «اندیشه‌هایی راجع به سیاست و انقلاب»^{۱۳}، هم‌آمیزی منجر به تحقیر سفیدپوست‌ها و آلوده شدن فضای سفیدپوست (فیزیکی و فکری) توسط بدن‌های سیاه می‌شود» (۱۱۵).

در این هفت فصل، گاینز سه ادعای اصلی را مورد بررسی قرار داده است: (۱) آرنت مسئله‌ی سیاه‌پوستان را مشکل سیاه‌پوستان می‌داند نه سفیدپوستان؛ (۲) آرنت نمی‌تواند تحلیل خود را از مسئله‌ی یهودیان به طور سازنده‌ای به تحلیلش از مسئله‌ی سیاه‌پوستان ارتباط دهد؛ و (۳) توصیف کردن مسئله‌ی یهودیان به عنوان سیاسی و مسئله‌ی سیاه‌پوستان به عنوان مسئله‌ی اجتماعی یا خصوصی باعث زیر سؤال بردن اعتبار معیار آرنت برای امور سیاسی، اجتماعی و خصوصی می‌شود (۱۲۳). فصل پایانی گاینز به بررسی نقش داوری در رویکرد آرنت به مسئله‌ی سیاه‌پوستان با ارتباط دادن تحلیل آرنت از داوری و تفکر بازنمایانه می‌پردازد، که از نظر گاینز به جای آن که درک آرنت را از مسئله‌ی سیاه‌پوستان ارتقا دهد آن را محدود می‌کند.

به عبارت دیگر، در فصل پایانی، گاینز ارتباطی میان تعصبات شخصی آرنت و نظریه‌ی داوری او برقرار می‌کند. از نظر گاینز، ناتوانی آرنت در داوری انتقادی

سفیدپوست بودن امریکایی و امپریالیسم برخاسته از مفهوم کانتی او از داوری در کتاب میان گذشته و آینده^{۱۴} است. به این معنا که برای درک جهان، باورسازی نیازمند قدرت خیالی بی‌طرف است، «آزاد شدن از علایق شخصی» که بر اساس آن «من در این جهان هم‌بستگی جهان‌شمول باقی می‌مانم؛ جهانی که در آن می‌توانم خود را نماینده‌ی هر فرد دیگری در نظر بگیرم» (۲۲۰). نقل شده در آرنت ۱۹۶۱/۲۰۰۶، ۲۱۹. داوری برای آرنت «باید خود را از «شرایط خصوصی شخصی» آزاد کند» (۲۲۰). نقل شده در گاینز، (۱۲۴) و گاینز به ما یادآوری می‌کند که «شامل حضور در فضای عمومی، به زبان آوردن عقاید شخصی، به توافق رسیدن با دیگران و در نظر گرفتن دیگر دیدگاه‌ها برای حرکت فرای عقاید و علایق خصوصی است» (۱۲۴).

از آنجایی که برخی صداها و علایق، چون اجتماعی و خصوصی در نظر گرفته می‌شوند هرگز به نظر سیاسی نمی‌رسند، داوری به معنای دربرگرفتن دیگران غایب از طریق این دیدگاه بی‌طرف یا تفکر بازنمایانه خواهد بود که در مقاله‌ی «حقیقت و سیاست»^{۱۵} به رشته تحریر درآورده شده و بر طبق الگوی «ظرفیت فکری بزرگ‌تر شده»^{۱۶}ی کانت است. برای آرنت «تفکر سیاسی بازنمایانه است. من با در نظر گرفتن یک موضوع از جوانب مختلف و با حساب آوردن دیدگاه‌های افرادی که غایب‌اند عقیده‌ام را شکل می‌دهم؛ به عبارت دیگر، من نماینده دیگران هستم» (آرنت ۱۹۶۱/۲۰۰۶، ۲۴۱). نقل شده در گاینز، (۱۲۵). اما، گاینز ادعا می‌کند که «آرنت به جای بازنمایی و حاضر کردن دیدگاه افراد ستم‌دیده، رویکرد افرادی که از قبل در عرصه‌ی عمومی حاضر هستند یعنی افراد ظالم را اتخاذ کرده و آن را بازنمایی می‌کند» (۱۲۴). کتاب هانا آرنت و مسئله‌ی سیاه‌پوستان با این ادعای گاینز به پایان می‌رسد که آرنت علی‌رغم تلاش‌هایش در درک و بازنمایی دیدگاه افریقایی-آمریکایی‌ها راجع به تقلای سیاسی‌شان برای برابری ناکام

۱۴ *Between Past and Future*
15 Truth and Politics
16 enlarged mentality

۱۲ the Black Power movement
13 Thoughts on Politics and Revolution

مانده و این ناکامی در سرتاسر آثار اصلی او آشکار است.

به طور کلی، هانا آرنت و مسئله‌ی سیاه‌پوستان تحقیقی بسیار غنی است که برای دانشگاهیان و دانشجویان آموزش عالی علاقه‌مند به چگونگی کارکرد تعصبات نژادی در آثار اصلی آرنت ارزشمند خواهد بود. سبک نگارش گاینز روان و هدفمند و او به طور جامع از منابع دست دوم استفاده کرده است. با سی و پنج صفحه یادداشت، کتاب، خواننده را به میان شبکه‌ای از روابطی می‌کشاند که آثار آرنت و درک ما از آن آثار را شکل می‌دهد. گاینز علاوه بر این، عکس‌ها و نامه‌هایی را که آرنت با رالف ایلسون و جیمز بالدوین رد و بدل نموده است در کتاب جای داده است که به عمق و غنای اثر او می‌افزاید.

پیش‌تر، کلارنس شلوئه جانسون^{۱۷}، در نقدش از مقاله‌ی «هانا آرنت، لیبرالیسم و نژادپرستی: مناقشات راجع به خشونت، تبعیض نژادی و آموزش»^{۱۸} (گاینز، ۲۰۰۹) گاینز را به چالش کشیده بود که بایستی در نقدش از آرنت قطعیت بیشتری از خود نشان بدهد. جانسون عنوان می‌کند: «گاینز تا حدی برای محکوم کردن آرنت تردید دارد، حال آن که شواهدی که علیه او جمع کرده است به چنان محکومیتی فرا می‌خوانند. آیا آرنت از نژادپرستی علیه سیاه‌پوستان حمایت می‌کرد؟ پاسخ از نظر من «بله» است (جانسون ۲۰۰۹، ۸۲). به نظر من، گاینز نه تنها چالش جانسون را پاسخ داده بلکه از آن بسیار فراتر رفته است. من فکر می‌کنم نقد گاینز به مفاهیم فلسفی آرنت، اگر قوی هم نباشد نوآورانه و قانع‌کننده است. از دیدگاه من، نقد گاینز دو جنبه دارد: او نه تنها نشان می‌دهد که آرنت دیدگاه‌های ضدسیاه‌پوستان و نژادپرستانه داشته است، بلکه مهم‌تر از این نشان می‌دهد چگونه نظریه‌ی داوری او منجر به چنان دیدگاه‌هایی شده است.

گاینز موفق می‌شود نشان دهد آرنت درک ناکافی از تجربه سیاه‌پوستان و فعالیت سیاسی آنها در ایالات متحده و افریقا داشته

است. به طور مثال، گاینز این فرض آرنت را مورد چالش قرار می‌دهد که والدین دانش‌آموزان افریقایی-آمریکایی که به تازگی در مدارس تبعیض‌زدایی شده (که پیش‌تر مختص سفیدپوست‌ها بودند) قرار داده شده بودند، آن «حمایت کامل و احترامی» را که مادرش به او به عنوان کودکی یهودی که در معرض یهودی‌ستیزی بود داده بود، از فرزندانشان دریغ کردند (۱۹). گاینز در مخالفت می‌گوید: «هانا آرنت این را که والدین سیاه‌پوست به فرزندانشان مشابه درس‌هایی را بدهند که مادرش به او داده غیرممکن می‌داند» (۲۰). علاوه بر این، گاینز استدلال می‌کند که ناتوانی یا عدم تمایل آرنت برای ارتباط دادن درس‌هایی که او از مادرش آموخت با درس‌های مشابهی که والدین سیاه‌پوست به فرزندانشان یاد می‌دادند در مورد داوری آرنت راجع به رأی دیوان عالی آمریکا برای تبعیض‌زدایی کردن مدارس مشخص می‌شود که آرنت آن را قراردادن کودکان سیاه‌پوست در موقعیتی تحقیرآمیزتر از موقعیت پیشینشان در مدارس جدا می‌دانست (۲۰). طبق منطق آرنت این موقعیت تحقیرآمیزتر است زیرا والدین سیاه‌پوست از فرزندانشان برای دسترسی پیدا کردن به اجتماعات سفیدپوستان استفاده می‌کنند و موجب حمایت از آنها در برابر نژادپرستی سفیدپوستان نمی‌شوند. از نظر من، انتقاد گاینز در این مورد به درستی بیان شده است: با نشان دادن ناتوانی آرنت برای ارتباط برقرار کردن میان آنچه که باید برای او آشکار می‌بوده و عدم تمایل او برای مقابله با نژادپرستی علیه والدین و فرزندانشان سیاه‌پوست متأثر از آن.



اما گاینز نشان می‌دهد که مشکل آرنت تنها این نیست که داوری‌هایش

Clarence Sholé Johnson ۱۷
Hannah Arendt, Liberalism, and ۱۸
Racism: Controversies concerning Violence, Education Segregation, and

می‌کند که دارد به عنوان یک فرد بی‌طرف و بدون پیش‌داوری از بیرون می‌نویسد و دیدگاه‌های افراد غایب را بازنمایی می‌کند، اما رویکردی که او در مقاله‌ی «صخره‌ی کوچک» دارد در واقع دیدگاه یک سفیدپوست نژادپرست است» (۱۲۷).

نژادپرستی آرنت صرفاً حاصل سهل‌انگاری یا داوری ضعیف نیست. بلکه نتیجه‌ی سازوکارهای نظریه‌ی داوری او است. در نهایت، از نظر گاینز، ظرفیت فکری بزرگ‌تر شده‌ی آرنت به «منحصراً تفکر سوء‌بازنمایانه» می‌رسد (۱۲۷)، نوعی تکبر معرفت‌شناختی که آرمان‌های سیاه‌پوستان را حذف نموده و متعهد به حذف شرط مورد نیاز برای سیاست هم هست؛ یعنی تکثرگرایی.

اگر به این سؤال حیاتی بازگردیم که آیا کاترین گاینز به حد کافی در محکوم کردن فلسفه‌ی آرنت در هانا آرنت و مسئله‌ی سیاه‌پوستان پیش می‌رود؟ پاسخ در نظر من «بله» است.

منابع

Arendt, Hannah. 1951/1973. *Origins of totalitarianism*. New York: Harcourt, Brace, Jovanovich.

----- .1961/2006. *Between past and future*. New York and London: Penguin Classics.

Gines, Kathryn T. 2009. Hannah Arendt, liberalism, and racism: Controversies concerning violence, segregation, and education. *Southern Journal of Philosophy* 47, s1: 53-76.

Johnson, Clarence Sholé. 2009. Reading between the lines: Kathryn Gines on Hannah Arendt and anti-black racism. *Southern Journal of Philosophy* 47, s1: 77-83.

Rothberg, Michael. 2009. *Multidirectional memory: Remembering the Holocaust in the age of decolonization*. Stanford: Stanford University Press.

ضعیف‌اند؛ نظریه‌ی داوری او هم نادرست است. در این جاست که قوت نقد گاینز خود را نشان می‌دهد. نقطه‌نظراتی که آرنت می‌تواند در عرصه‌ی عمومی نماینده‌ی آنها باشد باید سیاسی در نظر گرفته شوند و روشن است که آرنت فقر و آموزش را در دسته‌ی امور اجتماعی طبقه‌بندی می‌کند و والدین سیاه‌پوست را افراد در صدد بالا رفتن از پله‌های ترقی اجتماعی به حساب می‌آورد. بر اساس معیار خود آرنت برای آنچه سیاسی محسوب می‌شود تجربه‌ی سیاه‌پوستان قابلیت درک شدن نداشته و نمی‌توان در مورد آن نظریه‌پردازی نمود، اما بر اساس معیار تفکر بازنمایی، سازوکار اصلی نظریه‌ی او داوری است.

به عدم کفایت تفکر بازنمایانه در سراسر کتاب هانا آرنت و مسئله‌ی سیاه‌پوستان اشاراتی شده و به طور مستقیم در نتیجه‌گیری مورد بحث قرار گرفته است. گاینز به روشنی نشان می‌دهد که برای آرنت تفکر بازنمایانه کلید داوری بی‌طرفانه است. ایده‌ی آرنت این است که در صورتی که افراد غایب هنگام داوری راجع به خیر عمومی نماینده‌ای نداشته باشند، تصمیمات حاصل مغرضانه محسوب می‌شود. اما طبق نظر آرنت، فرآیند تفکر بازنمایانه «به طور کورکورانه به اقتباس دیدگاه‌های افرادی که دیدگاه دیگری دارند نمی‌پردازد و از این رو به جهان از دیدگاهی دیگر نظر می‌کند؛ این مسئله مربوط به همدلی به معنای تلاش برای درک احساسات دیگری و یا شمردن تعداد افراد و پیوستن به اکثریت نیست، بلکه در جایی که واقعاً حضور ندارم به معنای حفظ هویت شخصی و تفکر بر اساس آن است» (آرنت ۱۹۶۱/۲۰۰۶، ۲۴۱، نقل شده در گاینز، ۱۲۵). بر این اساس، تفکر بازنمایانه واقعاً شامل چه چیزی است؟ به جای آن که تجربیات و صدهای دیگران را هم‌وند کنیم، تصور می‌کنیم در جای دیگری هستیم. طبق نظر گاینز، معنای تفکر بازنمایانه این خواهد بود که «دیدگاه [افراد سیاه‌پوست در محل اشتباه عرضه شود] یعنی خود را به جای آنها گذاشته و تصور کنیم آنها چه می‌خواهند ولی هرگز از آنها در مورد تجربه‌شان نپرسیم» (۱۲۵). نقد گاینز با این ادعا به اوج خود می‌رسد که «گرچه آرنت فرض

